

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

آیا اصل اولی در مورد صحت و فساد داریم یا نه؟

یکی از مقدماتی که در این بحث مطرح است که، مرحوم آخوند(ره) به عنوان مقدمه هفتم عنوان فرموده این است که، آیا یک اصل اولی در مورد صحت و فساد داریم یا نه؟ اگر به این نتیجه رسیدیم که، نهی در عبادات یا معاملات مفید فساد است، مسئله روشن است، اگر هم به این نتیجه رسیدیم که، نهی دلالت بر فساد ندارد، باز بحثی نیست. اما اگر نتوانستیم به یکی از دو قول در مسئله برسیم که، آیا نهی دلالت بر فساد دارد یا نه؟ آیا در فرض شک، اصلی داریم که بتوانیم بر آن اعتماد کنیم یا نه؟

کلام مرحوم آخوند(ره) در این باره

مرحوم آخوند(ره)(در کفایه) فرموده‌اند که: ما نه در مسائل اصولیه، نه در مسائل فرعیه، نه در عبادات و نه در معاملات اصلی داریم.

مقصود ایشان از مسائل اصولیه این است که، اگر به عنوان یک بحث اصولی به نتیجه‌ای نرسیدیم و از نظر اصولی روشن نشد که آیا نهی دلالت بر فساد دارد یا ندارد؟ آیا در همین مسئله اصولیه اصلی وجود دارد یا ندارد؟ همانطوری که مثلاً در باب تعبد به ظن، در اصول اصلی بنام اصالت حرمت التعبد بالظن داریم.

فرموده‌اند: در مسائل اصولیه، اصلی نداریم که بتوانیم بر آن اعتماد کنیم. در مسئله فرعیه یعنی اگر نهی به عبادت یا معامله معینی تعلق پیدا کرد و شک کنیم این عبادت یا معامله‌ای که نهی دارد، آیا دلالت بر فساد دارد یا ندارد؟ در مسائل فرعیه هم اصلی را که بتوانیم بر آن اعتماد کنیم نداریم.

بعد فرموده‌اند: اما در معاملات در مسائل فرعیه اصلی نداریم، مگر اینکه در موردی، عموم یا اطلاق در کار باشد. به بیان درست این است که در باب معاملات اصل بر فساد است. بیانی که دارند این است که، شک می‌کنیم که آیا بر این معامله اثر مترتب هست یا نه؟ اینجا اصالت الفساد را باید جاری کنیم، مگر اینکه اطلاق یا عمومی باشد که، از آن اطلاق یا عموم صحت را استفاده کنیم.

در عبادات هم فرموده‌اند: اصل فساد است، برای اینکه این عملی که نهی به آن تعلق پیدا کرده، نمی‌دانیم که با انجام آن آیا ذمه‌ی ما بری می‌شود یا نه؟ اصالت الاشتغال جاری می‌شود و فساد در اینجا وجود دارد.

بنابراین مرحوم آخوند(ره) فرموده که: نسبت به مسائل اصولیه، اصلاً اصلی که احد الطرفین را معین کند نداریم، نسبت به مسائل فرعیه، هم در معاملات و هم عبادات، اصاله الفساد را باید جاری کنیم، منتهی در معاملات، اصاله الفساد در صورتی جریان دارد که، اطلاق یا عمومی که دلالت بر صحت کند، نداشته باشیم.

مرحوم آخوند(ره) نسبت به اینکه چرا اصل در مسئله اصولیه جریان ندارد، در کفایه وجهی برای این مدعا ذکر نکرده و فقط

فرموده‌اند: «لا اصل یعول علیه»، اما اینکه چرا اصلي نداریم را بیان نفرموده‌اند.

همینطور در اینکه این بحث نهی در عبادات، دلالت بر فساد دارد یا ندارد؟ را آیا بحث عقلي قرار دهیم یا بحث لفظي؟ بین اینها تفصیل نداده‌اند. دیگران که بعد ایشان آمدند، بین اینکه بحث را عقلي یا لفظي قرار دهیم، در هر دو صورت این بحث را مطرح کردند.

ما هم این کار را باید انجام دهیم، یعنی اینکه بگوییم: اگر بحث در باب دلالت بر فساد و عدم دلالت بر فساد، يك بحث عقلي باشد، بحث عقلي یعنی بحث از اینکه آیا ملازمه وجود دارد یا نه؟ پس چرا بگوییم: در مسائل اصولیه اصلي نداریم.

فرض این که ما نحن فیه بحثي عقلي است

تعليلي از مرحوم نائيني(ره) بر عدم وجود اصل

از مجموع کلمات يك وجه در کلام مرحوم نائيني(ره) هست دیگران هم بعد ایشان، آن را پذیرفته‌اند که، بحث از اینکه آیا ملازمه وجود دارد یا نه؟ ملازمه يك امر واقعي ازلي است، یا از ازل هست و یا نیست. وقتی می‌گوییم: آیا بین نهی از شیء با فساد ملازمه وجود دارد یا نه؟ ملازمه حکمي عقلي است و همانطوری که در سایر موارد احکام عقلیه، یا از اول و ازل هست یا نیست، اینطور نیست که بگوییم: این حکم عقلي در زمانی نبوده حالا در بقاء و استمرار آن شك می‌کنیم که آیا وجود دارد یا نه؟ اگر بین نهی و فساد عقلاً ملازمه باشد، از ازل بوده، تا آخر هم خواهد بود و اگر نبوده، از ازل نبوده، بعداً هم نخواهد بود، دیگر مجالی بر اینکه عدم الملازمه را استصحاب کنیم وجود ندارد. در این استصحاب عدم وجود ملازمه، باید شك در بقاء معنا داشته باشد، در حالی که ملازمه اگر بوده، از ازل بوده و شك در بقاء دیگر نداریم، اگر هم نبوده، از ازل نبوده و باز هم شك در بقاء معنا ندارد که بگوییم شك داریم در اینکه آیا ملازمه‌ای هست یا نه؟ بنابراین اگر کسی بگوید: شك می‌کنیم بین نهی و فساد ملازمه وجود دارد یا نه؟ پس عدم وجود ملازمه را استصحاب کنیم، مجالی برای این استصحاب وجود ندارد، چون از ارکان استصحاب، وجود حالت سابقه و شك در بقاء است و اینجا شك در بقاء اصلاً معنا ندارد.

انقلتي بر این کلام مرحوم آخوند(ره)

اینجا والد بزرگوار ما(حفظه الله)(در اصول فقه شیعه) انقلتي دارند که، اگر از مرحوم آخوند(ره) سوال کنید که شما در مسئله اصولیه می‌گویید: اصلي که قابل اعتماد باشد نداریم، اصل عدم ملازمه نداریم، برای اینکه ملازمه امری است که یا از ازل بوده و یا نبوده، پس چرا پس در باب عام و خاص، در زنی که شك می‌کند عنوان قرشی را دارد یا نه، - که اگر قرشیه باشد، در 60 سالگی یائسه می‌شود و اگر نباشد در سن 50 سالگی - خود مرحوم آخوند(ره) استصحاب عدم قرشیت این مرثه را جاری می‌کند.

زمانی که هنوز نطفه این زن منعقد نشده بود، قرشیت نبود، حالایی که این زن متولد شده، شك می‌کنیم که آیا وصف قرشیت را دارد یا ندارد؟ استصحاب عدم القرشیه را جاری می‌کنیم.

سوال این است که چه فرقی است که در استصحاب عدم الملازمه، آن زمانی که نهی، فساد و ملازمه نبود، در عدم الملازمه استصحاب جاری نمی‌کنیم، اما در این عدم القرشیه، استصحاب جاری می‌کنیم.

پاسخي بر این ان قلت

این سوال جوابش این است که، در باب ملازمه، بحث مربوط به ازل و حکم عقل است. عقل می‌گوید که: اگر ملازمه باشد، از

ازل بوده و اگر نباشد، از ازل نبوده، اما در مسئله قرشیت و عدم قرشیت، نمی‌توانیم بگوییم: این زن از ازل قرشی بوده یا از ازل قرشی نبوده، قرشیت، وصفی حادث است، که با حدوث این زن محقق می‌شود و اینطور نیست که بگوییم: از ازل قرشیتی بوده یا نبوده.

البته در همان بحث عام و خاص، بزرگانی مثل امام (رضوان الله علیه) در این استصحاب هم خدشه کرده و استصحاب عدم قرشیت را هم جاری نمی‌دانند، دلیلشان هم این است که، در استصحاب، باید بین قضیه متیقنه و قضیه مشکوکه اتحاد باشد و در این استصحاب بین این دو قضیه اتحاد نیست، چون این زن، آن زمانی که نبوده، قرشی نیست به سالبه به انتفاع موضوع، یعنی چون زنی نبوده که قرشی باشد، اما حالا که می‌خواهید استصحاب کنید و بگویید: این زن قرشی نیست، این سالبه به انتفاع محمول است و بین این دو یعنی سالبه به انتفاع موضوع و سالبه به انتفاع محمول اتحاد وجود ندارد. که تحقیق این بحث را ان شاء الله بعداً که به محل خودش رسید بیان می‌کنیم.

پس تا اینجا وجه اول برای اینکه اصلی نداریم این است که، اگر بحث را يك بحث عقلي قرار دادیم، بحث عقلي، بحث از وجود و عدم وجود ملازمه است و کسی توهم این را نکند که، اینجا اصل و استصحابی بنام عدم الملازمه داریم.

تعلیلی از مرحوم اصفهانی (ره) بر عدم وجود اصل

بیان دومی در کلمات مرحوم اصفهانی (ره) آمده که، اصلاً بحث را بر ملازمه و عدم ملازمه و اینکه آیا ملازمه ازلی است یا غیر ازلی، نیاورده‌اند.

عرض کردیم عبارت مرحوم آخوند (ره) این است که، «لا اصل یعول علیه» و وجهش را بیان نکرده‌اند. يك وجهش این بود که، ملازمه و عدم ملازمه يك امر ازلی است.

وجه دوم در کلمات مرحوم اصفهانی (ره) است که فرموده: در باب عبادات صحت و فساد را، یا به معنای موافقت و عدم موافقت الامر، یا به معنای وفا و عدم وفا به ملاک و یا به معنای محبوبیت و مبغوضیت می‌گیریم. سه احتمال در اینجا آورده‌اند فرموده‌اند: در خصوص عبادات، اگر صحت و فساد را به معنای موافقت الامر گرفتیم، شك دیگر معنا ندارد، چون عبادتی که بالفعل نهی دارد، یعنی دیگر امر ندارد، امر که نداشت، دیگر معنا ندارد که بگوییم: این موافقت با امر دارد. در اینجا فرموده‌اند: در این فرض «لا معنا لشك»، وقتی امر ندارد محکوم به فساد است.

احتمال دوم این است که صحت و فساد را از جهت وفا عمل به ملاک و عدم وفا عمل به ملاک معنا کنیم، فرموده‌اند: این معنا می‌تواند محل شك واقع شود، یعنی عبادتی که نهی به آن وارد شده، نمی‌دانیم اگر این عبادت را آوردیم، آیا آن ملاک عبادی بر این ملاک نهی رجحان و غلبه دارد یا نه؟

فرموده‌اند که: اینجا اصلی نداریم که بگوید: این ملاک غلبه و رجحان دارد یا نه و غالب است یا ملغوب؛ اصلی که احد الطرفين را معین کند نداریم.

احتمال سوم این است که، صحت و فساد از جهت مقربیت و عدم مقربیت است. فرموده‌اند: این هم قابل شك هست که

بگوییم: این عبادت که نهی به او تعلق پیدا کرد، آیا مبغوضیت هم دارد با آمدن نهی مبغوض شده؟ و در این صورت مقربیت دارد یا نه؟ فرموده‌اند: در اینجا هم اصلی که مقربیت و عدم مقربیت را بیان کند نداریم.

در ادامه مرحوم اصفهانی (ره) (نهایه الدرایه، جلد 2، صفحه 391) فرموده‌اند: اگر در مسائل فرعیه شك کردیم که این عبادت معین که، نهی هم به آن تعلق دارد و انجام دادیم، آیا فاسد است یا نه؟ اصالت الاشتغال می‌گوید: اشتغال یقینی برائت یقینیه لازم دارد و با این تعلق نهی نمی‌دانیم که، آیا برائت یقینیه تحقق پیدا کرده یا نه؟ لذا حکم به فساد می‌کنند.

نتیجه این شد که این تعبیر مرحوم آخوند (ره) که «لا اصل یعول علیه» را از راه مسئله ملازمه می‌توانیم مطرح کنیم و همچنین در خصوص عبادات، با این بیانی که مرحوم اصفهانی (ره) داشتند که، دیگر در این بیان به اینکه، آیا ملازمه امری ازلی هست یا نه، کاری نداریم.

فرض این که ما نحن فيه بحثی لفظی است

این بحث در صورتی است که از دید عقلی به این بحث را نگاه کنیم، اما اگر گفتیم: بحث این که، نهی از شیء دلالت بر فساد دارد یا نه، يك بحث لفظی است، یعنی بحث در دلالت لفظیه وضعیه است، آیا خود نهی لفظاً دلالت بر فساد دارد یا نه؟ عرض کردم که این تفکیک بین عقلی و لفظی، در کلمات مرحوم آخوند(ره) بیان نشده است. اینجا گفته اند که: اگر بحث لفظی هم باشد، از نظر مسائل اصولیه، اصلی نداریم که، دلالت نهی بر فساد یا صحت را معین کند. ان قلت که چه اشکالی دارد بگوییم: این نهی «لا تفعل»، عنوان مرکب دارد، قبل از آن که عنوان مرکب داشته باشد، در وضع مفردانش «لام، الف»، که دلالت بر فساد نبوده، الان که به صورت مرکب در آمده شك می‌کنیم دلالت بر فساد دارد یا نه؟ عدم دلالت بر فساد را استصحاب کنیم.

جواب این است که، برای خود «لا» به صورت مرکب، حالت سابقه نداریم که بگوییم: این «لا» که مرکب از «لام و الف» هست، يك زمانی بوده و دلالت بر فساد نداشته است. از اول که «لا» را برای نهی وضع کردند و می‌گوییم: نهی لفظاً دلالت بر حرمت دارد، نمی‌دانیم دلالت بر فساد هم دارد یا نه؟ حالت سابقه وجود ندارد که بتوانیم آن حالت سابقه را استصحاب کنیم. لذا اگر دلالت، دلالت لفظیه هم باشد، در اینجا اصلی نداریم.

در معاملات وقتی در این فرع شك می‌کنیم، یعنی در اینکه این معامله‌ای که، نهی به آن تعلق پیدا کرده، آیا صحیح است یا نه؟ آیا با این معامله اثر مترتب شد یا نه؟ عدم ترتب اثر را استصحاب می‌کنیم که، این همان اصالة الفساد است که، در فقه خواندیم.

اختلافی بین بزرگان در عبادات در صورت لفظی بودن بحث

در عبادات اختلافی وجود دارد که، در جایی که شك در مسئله فرعی می‌کنیم و بحث هم بحث لفظی است، از کلام مرحوم آخوند(ره) استفاده کردیم که، ایشان فرموده‌اند: در باب عبادات هم باید به اصالة الفساد قائل شویم. برای این که در عبادتی که نهی به آن تعلق پیدا کرده، شك می‌کنیم که با آوردن این عبادت، ذمه‌ی ما بری می‌شود یا نه، اصالت الاشتغال جریان دارد. اما در این جا، در شك در مسئله فرعی، بنابر اینکه بحث را، بحث لفظی قرار دهیم، نظر مرحوم محقق اصفهان(ره) بر اصالة الصحه است، ایشان به تنهایی در مسئله مخالفت کرده فرموده‌اند: اولاً فرض می‌کنیم که، مبعوض بودن با عبادی بودن منافات ندارد.

ثانیاً شك داریم که این نهی دلالت بر فساد دارد یا نه؟ نتیجه شك این است که، بالفعل حجتی که دال بر فساد باشد نداریم.

ثالثاً در ما نحن فيه اطلاق داریم و اطلاق دلیل مأمور به و اطلاق «[اقیموا الصلاه](#)» در اینجا این مورد را هم می‌گیرد.

لذا فرموده‌اند: با این سه عامل: 1. مبعوض بودن با عبادی بودن منافات ندارد، 2. بالفعل حجتی بر فساد نداریم، 3. اطلاق الامر و وجود الاطلاق، که کنار هم بگذاریم نتیجه می‌گیریم که، در عبادتی که نهی به آن تعلق پیدا کرده، بنابر اینکه مسئله را لفظیه قرار دهیم و نه مسئله عقلیه، باید اصالت الصحه را جاری کنیم.

چون وقت نیست کلام ایشان را در نهایت الدرایه، جلد 2، صفحه 392 ببینید، عرض کردیم فقط در این بحث ایشان مخالفت کرده و ببینیم آیا بیان ایشان درست است یا نه؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين